

دو فصلنامه پژوهش‌های قرآنی در زبان و ادبیات، دانشگاه لرستان

سال چهارم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

صفحات ۴۱-۵۹

معناشناسی تاریخی اوصاف حضرت ابراهیم (ع) در قرآن کریم؛ مطالعه

موردی واژگان حنیف، مسلم، اواه، امة، أسوة

عبدالله میراحمدی^۱

موسی ابراهیمی^۲

علی اصغر هادی^۳

چکیده

اوصاف و نحوه سیر و سلوک حضرت ابراهیم (ع) در قرآن جلوه‌ای خاص داشته و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و پژوهش‌های بسیاری بدان پرداخته است؛ جستار پیش رو نیز به نوبه خود در تلاش است ضمن تبیین اوصاف کلی حضرت ابراهیم (ع)، با به-کارگیری ابزار علم معناشناسی و زبان‌شناسی و با روش توصیفی - تحلیلی به تبیین اوصاف «حنیف، مسلم، امة، أسوه و اواه» بپردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد رویکرد ریشه-شناسی در مورد حنیف به دلیل تغییر مدلول آن، بدون ثمر بوده است. در مورد مسلم، ریشه آن را از أسلم دانسته و در مورد امة به تلاقی دو واژه «أم و امة» و اتصال این دو، بر محور معنای انتزاعی «قاصد و مقصود» گردیده است. پیرامون واژه «أسوه» نیز به دو ریشه سریانی متحدالشکل با دو معنای «زخم را درمان کردن» و «پایه و اساس» رسیده و معنای دوم را هم محتمل دانسته‌اند. در مورد واژه اواه به ریشه عبری اوه به معنای آه کشیدن و نالیدن می‌رسد. رویکرد ساختاری معناشناسی، واژگان «حنیف و مسلم»، «مسلم و وسط»، «امة و أسوه» و «اواه و حلیم» را بر محور جانشینی در یک حوزه معنایی دانسته و به تحلیل مؤلفه‌های معنایی پرداخته و درنهایت، ترسیم انگاره معنایی، نویسنده را در ارائه یک نمونه تحلیل تفسیری از این اوصاف، یاری نموده است.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، ابراهیم (ع)، حنیف، مسلم، امة، أسوه، اواه، قرآن.

^۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی، نویسنده مسئول (مسئول مکاتبات)

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی: Email: mirahmadi_a@khu.ac.ir

^۳. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی: musa.ebrahimi71@gmail.com

^۳. کارشناس ارشد تفسیر قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم مشهد: aliasqar.hadi@gmail.com

مقدمه

قرآن کتاب «تفکر» و «تدبّر» است و درآیات چندی انسان‌ها را به تفکر و تدبّر درآیات این کتاب شریف فراخوانده است. از پرکاربردترین مفاهیم، «داستان پیامبران» است که با تنوع بسیاری در سوره‌های قرآن بیان شده است. در میان این پیامبران، حضرت ابراهیم (ع) به بیان قرآن کریم به‌عنوان اسوه حسنه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و شناخت اوصاف ایشان در قرآن و فهم و درک معنای حقیقی این اوصاف، گام مهمی در پیروی از این اسوه قرآنی است.

اوصاف حضرت ابراهیم (ع) در قرآن کریم ازجمله «امام، عبد، حنیف، مسلم، صالح، خلیل، حلیم، اوّاه، اسوه، امه و...» از مهم‌ترین مفاهیمی هستند که از دیرباز موردتوجه مکاتب مختلف فقهی، کلامی، عرفانی و فلسفی بوده‌اند. هرچند برداشت‌های متفاوت معنایی این واژگان بر اساس روش‌های معناشناسی سنتی، سرمنشأ آراء متفاوت این مکاتب بوده است.

امروزه زبان‌شناسی نوین، پژوهش پیرامون خواص مربوط به معانی را به شیوه‌های عینی و سیستماتیک دنبال کرده و در این راه، دامنه وسیعی از زبان‌ها و بیان‌ها را در نظر می‌گیرد. در این میان، نگاه معناشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگان آن، یکی از راه‌های دستیابی به دقایق معنا و پی بردن به مقصود اصلی گوینده است. این نوع نگاه، به‌طور خاص در یک متن دینی مانند قرآن - که به باور مسلمانان عیناً سخن خداوند و معجزه الهی است و از سطوح معنایی متعددی برخوردار است - به دلیل اهمیت پیام و نقش آن در تأمین سعادت جاودانه بشر اهمیتی مضاعف می‌یابد.

این کتاب آسمانی، ضمن به‌کارگیری واژگان مأنوس جامعه و فضای نزول، به توسعه دستگاه معناشناختی زمان خویش پرداخته و تحولات شگرفی در معانی متعارف عصر خود ایجاد کرده و حتی در مواردی معنایی نو بر قامت واژگان پیشین پوشانده است؛ ازاین‌رو فهم صحیح واژه‌های این متن وابسته به فهم معنای آن واژه‌ها در عصر نزول و نحوه تعامل قرآن با آن‌هاست. از سوی دیگر، تعیین جایگاه معنایی دقیق هریک از مفردات قرآن با این روش، درگرو بررسی ریشه‌شناسی واژه با استفاده از روش‌های زبان‌شناسی و تحلیل معنایی واژه با استفاده از رویکرد ساختاری در متن قرآن است.

بیان مسئله

تاکنون پژوهش‌های فراوانی با رویکرد سنتی در مورد برخی اوصاف شاخص حضرت ابراهیم (ع) در قرآن از جمله حنیف، مسلم، امام، أسوه و... صورت گرفته است. این در حالی است که با بازخوانی مجدد آیات، این بار به کمک روش‌های علم معناشناسی می‌توان به تحلیلی از این اوصاف پرداخت که تاکنون کمتر به آن اشاره شده است. نوشتار حاضر در پی آن است تا با نگاهی معنا شناسانه به واژگان «حنیف، مسلم، أمة، أسوه و أواه»، تصویر معنایی سه‌بعدی از این واژگان و جایگاه آن در قرآن کریم ارائه نماید. در این پژوهش، در راستای کشف لایه‌های معنایی، در چند مرحله به تبیین واژگان فوق و استخراج مؤلفه‌های معنایی آن‌ها در قرآن کریم خواهد پرداخت:

در گام اول به معناشناسی واژگان «حنیف، مسلم، أمة، أسوه و أواه» پرداخته شده است. در این مسیر، با رویکرد ساختاری، هم‌نشین‌ها و جانشین‌های واژه را در قرآن یافته و با ترسیم انگاره معنایی آن، فضای معنایی واژه در قرآن را بررسی شده است. در گام دوم به بررسی ریشه شناسانه واژه در دیگر زبان‌ها پرداخته شده است؛ سعی بر این بوده است که ریشه واژه در دیگر زبان‌های سامی رصد شود. درنهایت نیز با ترسیم انگاره معنایی واژه، تصویری از معنای واژه را در ذهن مخاطب ترسیم می‌گردد.

بر این اساس پرسش‌های اصلی پژوهش حاضر عبارت‌اند از:

- واژگان مربوط به اوصاف حضرت ابراهیم (ع)، با توجه به روش‌های نوین معناشناختی، بر چه معانی دلالت دارند؟
- ریشه واژگان «حنیف، مسلم، أواه، أمة، أسوه» در دیگر زبان‌های سامی چیست و چه تأثیری بر معنای آن‌ها دارد؟
- واژگان هم‌نشین و جانشین واژگان «حنیف، مسلم، أواه، أمة، أسوه» در قرآن کدام‌اند؟

۱. واژه «حنیف»

الف) معناشناسی واژه

واژه «حنیف» و جمع آن «حنفاء» ۱۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است. این واژه را از نظر محتوا در دو گروه می‌توان بررسی نمود:

گروه نخست، آیاتی که در آن «حنیف» به‌عنوان وصفی برای حضرت ابراهیم (ع) به کار رفته است. دو نمونه از این آیات عبارت‌اند از: «وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ

مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (بقره/۱۳۵)؛ «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام/۷۹)

گروه دوم، آیاتی که در آن «حنیف»، [صرف نظر از آرای تفسیری] اشاره مستقیم، به شخص خاصی ندارد. در گروه مذکور این واژه به دو صورت مفرد و جمع آمده است.

آیاتی که در آن در آن «حنیف» به صورت مفرد آمده؛ عبارت‌اند از: «وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یونس/۱۰۵)؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم/۳۰).

آیاتی که در آن در آن «حنیف» به صورت جمع آمده‌اند عبارت است از: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (حج/۳۱)؛ «وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البینة/۵).

اکثر آیاتی که «حنیف» در آن‌ها به کار رفته است به یهودیان و مسیحیان خطاب می‌کند که از نظر قرآن دارای پیامبرانی یکتاپرست بوده، ولی به تدریج آیین آن‌ها تحریف شده است. این دو قوم حدوداً از قرن چهارم میلادی در سراسر عربستان حضور داشته و مقارن با ظهور اسلام نیز شمار قابل توجهی از ایشان در شهرهای آن فعالیت می‌نمودند. (بلاشر، ۷۵-۸۴)؛ در صدر اسلام حضرت محمد در برابر مجادلات و مخالفت‌های این دو قوم، تعلیمات خود را دنباله تعلیمات ابراهیم می‌داند (جفری، ۱۸۱).

آنچه در معناشناسی و ریشه‌شناسی «حنیف» ذکر کردیم، نشان می‌دهد که پیشینه «حنیف» غالباً در آرا و معانی ارائه‌شده از سوی خاورشناسان دارای بار معنایی منفی (مشرك، ناپاک، کفرآمیز، مرتد و ...) بوده است. ریشه حنف نیز به‌نوعی به «کجی قسمتی از پا» اشاره دارد خود دلیلی بر نقص و عیب است و فرهنگ نویسان را ملزم ساخته تا «حنیف» را به‌نوعی گرایش از شر به خیر و راستی تعبیر کنند و درصدد توجیه قرآنی آن برآیند.

از این‌رو، «حنیف» واژه‌ای مبهم به نظر می‌رسد که برای ذکر معنای قرآنی آن تقریباً نه پیشینه تاریخی آن می‌تواند ما را راهنمایی کند، چراکه قرآن «حنیف» را با بار معنایی مثبت به‌کاربرده است و نه معانی ارائه‌شده از سوی دانشمندان و فرهنگ نویسان، به دلیل تأثیر از آرای تفسیری، چندان راهگشاست.

در ۱۲ آیه از مجموع ۱۲ آیه مذکور، عباراتی چون «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛

«لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» که به همراه «حنیف» و «حنفاء» آمده، حاکی از آن است که معنای قرآنی کلمه، کاملاً متعارض بامعنای آن پیش از اسلام (مشرک) است و قرآن «حنیف» را با ذکر این عبارات، غیر مشرک (موحد) می‌داند.

همان‌گونه که شأن نزول اکثر آیات در خطاب به یهودیان و مسیحیان نشان می‌دهد، حضرت محمد (ص) با ذکر موعظه و بیان این آیات در برابر یهود و نصارا - که با این واژه نیز آشنا بودند - ابراهیم (ع) را نه یهودی خوانده و نه نصرانی، بلکه او «حنیفی» است موحد و مهم‌ترین وجه مشترک همه ادیان ابراهیمی که پیامبر (ص) هنگام خطاب به اهل کتاب ابراز داشته در همین یکتاپرستی است.

«حَنَفَ» در اکثر فرهنگ‌های لغت به معنای پیش نمونگی «کژی در قسمتی از پا» است (فراهیدی، ۲۴۸/۳؛ ازهری، ۷۵/۵؛ ابن درید، ۵۵۶/۱؛ ابن منظور، ۵۷/۹؛ فیروزآبادی، ۱۷۵/۳) معنای «حنیف» نیز در اغلب این فرهنگ‌ها دقیق نبوده است و غالباً تحت تأثیر آموزه‌های دینی و تفسیری به جای بیان معنا، به ذکر مصداق خارجی یا ارائه توجیهی غریب از معنای حنف پرداخته‌اند تا بتوانند ارتباط آن را با «حنیف» در فضای خاص قرآنی و دینی تبیین نمایند. به عبارت دیگر، معنای حنف (کژی در قسمتی از پا) را به «حنیف» نیز سرایت داده‌اند و بدین گونه درصدد ارتباط این دو واژه در قرآن برآمده و «حنیف» را گرونده و مایل به سوی حق خوانده‌اند.

«حنیف» در این فرهنگ‌ها در معانی کلی ذیل به کار رفته است:

۱. مسلمانی است که قبله بیت‌الحرام را طبق آیین ابراهیم «حنیف» بپذیرد (فراهیدی، ۲۴۸/۳؛ ازهری، ۷۱/۵؛ فیروزآبادی، ۱۷۵/۳).

۲. از نظر اخفش، (اکنون) به معنی مسلمان است؛ (اما) در جاهلیت به کسی که آیین ختنه و حج بیت‌الحرام را به جای می‌آورد، «حنیف» می‌گفتند (ازهری، ۷۱/۵).

۳. مخلص (ابن منظور، ۵۷/۹).

۴. گرونده از گمراهی و شر به سوی راستی و خیر (ازهری، ۷۱/۵؛ راغب اصفهانی، ۲۶۰/۱).

۵. گرونده از ادیان دیگر به سوی (دین) حق و راستی (ابن منظور، ۵۷/۹؛ راغب اصفهانی، ۲۶۰/۱؛ ابن درید، ۵۵۶/۱). خاورشناسان اغلب با در نظر گرفتن حنیف به عنوان واژه‌ای

بیگانه (و اغلب خارج از فضای قرآنی) معانی و مصداق ذیل را بیان نموده‌اند:

۱. ویلهاوزن، «حنیف» را معادل مسلمان می‌داند. همچنین هرویتس و مارگلیوت با بررسی اشعار آغاز اسلام، آن را به همین معنا تلقی کرده و در مواردی نادر به معنای مشرک گرفته است؛

۲. دویچ و هرتسفلد آن را برگرفته از واژه‌های عبری و به معنای کفرآمیز و ناپاک می‌دانند؛

۳. مکدونالد، «حنیف» را به معنای بی‌دین و مرتد دانسته است؛

۴. نولدکه آن را از ریشه‌ای سریانی و به معنای مشرک می‌داند. به عقیده وی در میان اعراب پیش از اسلام، مسیحیان این واژه را به‌عنوان اصطلاحی رایج و معروف، بر کسانی که نه بر دین یهود بودند و نه بر دین خود ایشان، یعنی مسیحیت، اطلاق می‌کردند. این نظر را کسانی چون جفری، آندرائه، ارنس مینگانا نیز پذیرفته‌اند (جفری، ۱۸۲-۱۸۳).

ب) ریشه‌شناسی

درباره ریشه و اصالت لغوی «حنیف»، نظریات مختلفی وجود دارد؛ اغلب فرهنگ نویسان مسلمان از بررسی ریشه این لغت اجتناب نموده و ظاهراً آن را یک واژه عربی تلقی کرده‌اند. بل نیز به همین نظریه قائل است و این واژه را برگرفته از «حَنَفَ» به معنای «روی برتافتن و منحرف شدن» می‌داند. مکدونالد نیز با قبول این رأی معنای بی‌دین و مرتد را برای آن قائل است.

جفری نظریه وینکلر را درباره اینکه «حنیف» یک واژه بیگانه حبشی است، قبول نداشته و معتقد است که واژه حبشی‌ای که مدّ نظر وینکلر است، واژه کاملاً متأخر است که معنای آن مشرک است و به‌سختی می‌تواند منبع و منشأ این واژه در عربی باشد. گریم «حنفاء» را با برخی از آیین‌های جنوب عربستان مرتبط می‌داند (همان، ۱۸۲-۱۸۳).

در ادبیات مدراسی یهودی، ریشه عبری h-n-f که به معنای کافران است، مشهود است (Encyclopedia of the Quran). دانشمندی نیز چون دویچ و هرتسفلد، «حنیف» را مأخوذ از واژه عبری hanap به معنای کفرآمیز و ناپاک می‌پندارند که البته جفری هیچ دلیل و زمینه قانع‌کننده‌ای برای پذیرش این نظر نمی‌بیند (جفری، پیشین: ۱۸۲ و ۱۸۳). کسانی نیز چون هالوی در ژورنال آزیاتیک «حنیف» را هم‌ریشه کلمه آرامی hanaph یا anepha و به معنای ریاکاران می‌داند (بلاشر، پاورقی ۸۴).

بنا به نظر کسانی چون مسعودی در سده دوم هجری و نیز نولدکه در زمان ما، «حنیف» برگرفته از واژه سریانی و به معنای مشرک است. به عقیده ایشان در میان اعراب پیش از اسلام، مسیحیان «حنیف» را در مورد کسانی که نه بر دین یهود بودند و نه نصرانی به

کار می‌بردند (جفری، ۱۸۳) از این‌رو، «حنیف» در منابع سریانی به مشرکان اطلاق شده است (Encyclopedia of the Quran) اما به تدریج این معنای اصلی (مشرک) تحت الشعاع معنایی ثانوی قرار گرفت و دربارهٔ کسانی به کار گرفته شد که به فرهنگ یونانی مآب وابسته بودند و تفکر فلسفی داشتند و همچنین یگانه‌پرست بودند. قرآن نیز همین معنای ثانوی و ضمنی را برای «حنیف» به کار برد (Encyclopedia of the Quran Second Edition). در واقع، کلمهٔ «حنیف» در عربی مانند کلماتی چون «رند» و «قلندر» در ادبیات فارسی که در ابتدا بار معنایی منفی داشتند و بعد معنایی مثبت را به خود اختصاص دادند، تغییر معنا داده است.

مارگلیوت نیز با توجه به این احتمال که «حنیف» بر آیین درستی و عدالت اطلاق می‌شده، معتقد است این معنا دربارهٔ آیین حضرت ابراهیم (ع) در روزگار شرک در سریانی به Hanpa ترجمه شده که از این واژه «حنفاء» ساخته شده است و از «حنفاء» صیغهٔ مفرد «حنیف» پدید آمده است. (Encyclopedia of the Quran) جفری بیشترین احتمال را به دیدگاه نولدکه می‌دهد، چراکه این واژه در سریانی تداول عام داشته و در میان اعراب (پیش از اسلام) نیز مسیحیان آن را به عنوان اصطلاحی رایج برای غیر یهودیان و غیر مسیحیان به کار می‌بردند (جفری، ۱۸۴؛ آذرنوش، ذیل حنیف).

۲. واژهٔ «مسلم»

الف) معناشناسی واژه

یهودیان و مسیحیان ادعا می‌کردند که حضرت ابراهیم (ع) از پیروان آیین و کیش آن‌ها است. در آیاتی مانند آیهٔ «ما کانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لَا نَصْرَانِیًّا وَ لَکِنْ کَانَ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (آل عمران/۶۷) ادعای آن‌ها رد شده و ابراهیم (ع) را مسلمان معرفی نموده است. آنچه روشن است آن است که نام نهادن ابراهیم (ع) به مسلم، در مقابل یهودی و نصرانی غیراز آن است که پیرو دین پیامبر اسلام (ص) و شریعت قرآن باشد. «مسلم» در اصطلاح قرآن تنها به معنی پیروان پیامبر اسلام (ص) نیست؛ بلکه اسلام به معنی وسیع، تسلیم مطلق در برابر فرمان خدا و توحید کامل و خالص از هرگونه شرک و دوگانه‌پرستی است. در غیر این صورت همان اشکالی که بر ادعای یهودیان و مسیحیان وارد بود بر مسلمان بودنش نیز وارد است؛ یعنی اگر کسی بگوید: همچنان که تورات و انجیل پس از ابراهیم (ع) نازل شده‌اند، قرآن نیز سال‌ها بعد از وفات ابراهیم (ع) نازل شده است و نام نهادن ابراهیم به مسلم نیز بی‌جاست.

اسلامی که ابراهیم به آن وصف شده است عبارت از تسلیم شدن برای خدای متعال و خاضع شدن برای مقام ربوبیت و عظمت اوست و بسیاری از انبیاء به آن وصف شده‌اند (طباطبایی، ۲۷۸/۳) خود را درست در اختیار او قرار دادند، بی‌آنکه کوچک‌ترین سلیقه و عقیده‌ای برخلاف امر خدا اظهار و اعمال شود (کاشانی، ۲۵۲/۲) قربانی عظیم حضرت ابراهیم (ع) نمونه بارز انقیاد و تسلیم نفس وی برای خداوند متعال است. رضایت خاطر اسماعیل (ع) فرزند بزرگوار ایشان نیز برای همراهی با پدر در فدا کردن جان، رهروی وی را در انقیاد در مسیر اراده الهی و گوش سپردن وی به سفارش پدرش را نمایان می‌سازد (دروزه، ۳۲۳/۴).

آیه دیگری که حضرت ابراهیم (ع) را با تعبیر «مسلم» معرفی می‌کند عبارت است از: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره/۱۳۱-۱۳۲).

همچنین مطیع خداوند بودن و سر تسلیم در برابر امرش خم کردن از جمله دعا‌های مهم حضرت ابراهیم (ع) است لذا آن را برای فرزندانش و ذریه‌اش خواستار است: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...» (بقره/۱۲۸) و بر اساس همین دعا، نامیدن پیروان شریعت قرآن به «مسلم» به ایشان نسبت داده شده است: «...وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ...» (حج/۷۸). بعضی از اندیشمندان واژه مسلم را چنین تعریف کرده‌اند: «المسلم یعنی الذی یسَلِّم و یخضع أمام أمر الله» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ ق: ج ۵، ۵۳۹) اگر به معنا و مفهوم این کلمه از این منظر بنگریم؛ درمی‌یابیم که مسلم یعنی کسی که در مقابل خداوند متعال فرمان‌بردار محض باشد و در برابر اوامر و نواهی خداوند تسلیم باشد. به عبارت دیگر، به کسی که اوامر خداوند را اطاعت کند و از نواهی او اجتناب ورزد؛ چنان‌که برخی گفته‌اند: «المسلم هو اسم من أسماء الله تعالى و المؤمن هو اسم من أسمائه» (جصاص، ۱۷۲/۴). به این معنا که این کلمه در اصل یکی از اسامی خداوند متعال است و مجازاً به کسی که در برابر خداوند و دستورات او تسلیم باشد، اطلاق می‌شود.

برخی از مفسران معتقدند «مسلم» کسی است که در برابر حق تعالی کاملاً تسلیم باشد (ابوحیان، ۱۹۸/۳). از نظر آن‌ها، کسی که به تمام شرایط اسلام ملتزم باشد و در مقابل دستورات آن مطیع و منقاد باشد به چنین شخصی «مسلم» گفته می‌شود (همان، ۳۴۲/۸).

باین‌حال تعریفی که شیخ طوسی از کلمهٔ مسلم ارائه نموده است با تعاریف قبلی متفاوت است. دلیل این امر آن است که در میان فرقهٔ امامیه شیخ طوسی از جمله کسانی است که میان مقوله ایمان و اسلام و به تبع آن میان کلمه «مؤمن» و «مسلم» تمایز قائل نشده است؛ لذا راجع به کلمه «مسلم» می‌گوید: «المسلم هو المخلص لعمل الفرض علی ما أمر الله به» (طوسی، ۳۸۹).

برخی از مفسران معاصر شیعه نیز در تعریف واژهٔ مسلم چنین می‌نویسند: «المسلم هو الذی سلّم لاوامر الله و الرسول، سواء دخل الإیمان قلبه أم لا» (حسینی شیرازی، ۳۳۴/۴)؛ یعنی کسی که ظاهراً در مقابل دستورات خداوند و رسولش، منقاد و مطیع باشد و یا به عبارت دیگر «اوامر» خدا و رسولش را اتیان کند و از «نواهی» خدا و رسولش، اجتناب ورزد «مسلم» گفته می‌شود، گرچه قلباً و باطناً بدان معتقد نباشد. این کلمه، در برخی از دیدگاه‌ها فقط به شهادت ظاهری خداوند و رسولش تعریف شده، گرچه التزام عملی داشته باشد و همین که کسی به وجود خداوند و رسولش اعتراف داشته باشد «مسلم» گفته می‌شود و تمام احکام یک فرد مسلمان بر او جاری می‌شود: «لقد اتفق الفقهاء علی أنّ من قال: لا إله إلا الله محمد رسول الله، يعامل معاملة المسلم، سواء أطاق أم عصي» (مغنیه، ۲۰۵/۶). در این تعریف آنچه حقیقت مفهوم کلمه «مسلم» را تحقق می‌بخشد عبارت از شهادت ظاهری به وجود خداوند و رسولش، است.

ب) ریشه‌شناسی

فعل «سَلِمَ» یک واژه اصیل عربی است که با واژهٔ عبری **סָלַם** فنیقی **סָלַם** به معنای کامل و تندرست بودن و نیز با آرامی **סָלַם** و سریانی **ܣܠܡܐ** به معنی کامل و سالم بودن و در اکدی salamu به معنی کامل بودن و بی‌ضرر بودن، تطبیق می‌کند؛ اما این فعل ابتدایی در قرآن نیامده است. صیغهٔ باب تفعیل آن، یعنی «سَلِمَ» کاملاً متداول است، اما این صورتی برخاسته از سلام است و سلام یک واژهٔ دخیل می‌باشد (جفری، ۱۲۱). «أَسْلَمَ» چنان‌که در قرآن به کار رفته، یک اصطلاح فنی دینی است. مثلاً در جمله‌ای چون «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» (لقمان/۲۲) واژه به معنای اصلی و سادهٔ خود یعنی «تسلیم کردن» به کار رفته است و حال آنکه در آیات «... وَ أَمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (غافر/۶۶)؛ «... وَ أَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/۷۱)؛ «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسَلِّمُ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره/۱۳۱)؛ «... وَ أَسَلَّمْتُ مَعَ سَلِيمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

(نمل/۴۴)؛ «بَلِي مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ ...» (بقره/۱۱۲)؛ «... لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» (آل عمران/۸۳)؛ «وَأَنْبِئُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ ...» (زمر/۵۴) تحولی به چشم می‌خورد.

در دوره پیش از اسلام فعل «أَسْلَمَ» در سریانی و به مفهوم ابتدایی خود، یعنی «تسلیم کردن» به کار می‌رفته (مشکور، ۱۳۵۷ هـ.ش: ۴۰۲) بعدها عملاً به معنای «به دین اسلام درآمدن» استعمال شده است. مسلم اسم فاعلی است که از این ماده ساخته شده و در عربستان پیش از اسلام به کار می‌رفته است؛ اما به نظر می‌آید که خود واژه «الاسلام» توسط خود حضرت محمد (ص) بعداً از روی این ماده ساخته شده است (جفری، ۱۲۲).

۳. واژه «أمة»

الف) معناشناسی واژه

خداوند ابراهیم (ع) را یک امت معرفی می‌کند: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل/۱۲۰).

در اینکه خداوند چرا «أمة» را به ابراهیم (ع) نسبت داده است مفسران نکات متفاوتی را بیان نموده‌اند: «أمة» مصدر مره بر وزن فَعَلَه است از الأُم به معنای قصد و اصل در آن قصد واحد و مقصد واحد داشتن است و برای همین هر جماعتی که عقیده واحد یا قصد واحد، آن‌ها را به هم ربط دهد، أمة است. پس ابراهیم (ع) در این صورت أمة بود. أمة به معنای فاعلی و به معنای مفعولی. أمة به معنای فاعلی یعنی از تمام جنبه‌ها موحد بود. به معنای مفعولی نیز از آنجایی که مورد قصد واقع شد پس امام در شریعت توحید گردید. هرچند که بعضی از کسانی که تبعیتش کردند همچون پیامبر اسلام (ص) و معصومین (ع) از عترت ایشان فوق او قرار گرفتند (صادقی تهرانی، ۱۶/۵۲۸).

مفسران از آیه ۱۲۰ نحل نکات مهمی را برداشت کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. شخصیت حضرت ابراهیم (ع) جامع کمالات و خصال نیکو بود و تمام اوصافی را که در یک أمة به صورت پراکنده و درمجموع آن‌ها باشد در او یکجا جمع شده بود: «لیس لله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد» (واعظ کاشفی، ۲/۴۰۰؛ کاشانی، ۵/۲۳۴).

۲. حضرت ابراهیم (ع) اماماً یقتدی به؛ یعنی امامی است که خلق در خیرات به وی اقتدا می‌کنند: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» (بقره/۱۲۴) زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبری‌اش را بپذیرند.

۳. ابراهیم (ع) در زمان و مکانی می‌زیسته که همگی بت‌پرست بودند و در شرک غوطه‌ور و تنها موحد و یکتاپرست ایشان بودند. پس او به‌تنهایی امت توحید را شکل داده بود و دیگران امتی دیگر بودند (طبرسی، ۳۹۱/۳). روایتی از ابی الجارود از ابی جعفر (ع) این معنا را تأیید می‌کند «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ كَانَ عَلَى دِينِ لَمْ يَكُن عَلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ» (طباطبایی، ۴۰۳/۱۲).

۴. ابراهیم (ع) به اصلاح قوم خود قیام کرد و رهبر هر قوم سبب قوام آن می‌شود، لذا او را امت خوانده است. (طبرسی، ۳۹۱/۳).

به نظر می‌رسد آنچه که بعد از کلمه «امت» آمده است تفسیر آن می‌باشد و در حقیقت می‌خواهد دلیل نامیدن حضرت ابراهیم (ع) به «امت» را بیان کند. او به تنهایی یک امت بود، زیرا که تنها مطیع و فرمان‌بردار خداوند بود (قانتاً) و از دین‌های باطل رو گرداند و به سمت دین حق مایل شد (حنیفاً) و از مشرکان نبود (ولم یکن من المشرکین) و این در حالی بود که بقیه مردم همه در مقابل او قرار داشتند و امتی دیگر پدید آورده بودند.

ب) ریشه‌شناسی

از نظر مشکور و جفری، ظاهراً واژه «أمة» از یهودیان گرفته شده است. عبری آن، یعنی אָמָה به معنای قوم یا قبیله است و صورت אָמָה مندرج در نوشته‌های ربانین، واژه‌های کاملاً شایع بوده است.

این واژه به‌هیچ‌وجه یک واژه بومی سامی نیست، بلکه اکدی است (اماتو)، (Ummatu) به نظر می‌آید که عبری אָמָה ؛ آرامی אָמָה ، אָמָה و سریانی از زبان سومری گرفته شده باشند؛ بنابراین نمی‌توان انکار کرد که ممکن است «أمة» عربی از خیلی قدیم و از همین منبع گرفته شده باشد. به هر حال واژه یک واژه دخیل قدیمی است و اگر بتوان به قرائت אָמָה به معنای «به بهای مردم» که در یک کتیبه صفایی آمده است، اتکاء ورزید، شاهی بر استعمال کهن آن در زبان عربی شمالی در دست خواهد بود. (جفری، ۱۲۹)

تقریباً تمام صاحبان لغت ریشه «أمة» را از «امّ» می‌دانند، لذا در این قسمت به بررسی لغوی واژه أم در زبان‌های سامی پرداخته خواهد شد. باین‌حال واژه «أمّ» در عربی به چند معنی آمده است:

۱. مادر حقیقی در برابر أب: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ ... أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ ...» (نساء/۲۳)

همچنین به جده مادری و یا به جده پدری نیز اطلاق می‌شود و به همسر سالمند نیز أم گفته شده است. (ازهری، ۱۵/۶۳۰).

۲. آرامگاه و جایگاه، این واژه در قرآن کریم به سبب ارتباط معنایی این واژه با مادر به‌کاررفته است: «فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (قارعه/۹)

۳. اصل و ریشه، أم الکتاب به معنای لوح محفوظ «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف/۴) و...

۴. هر چیزی که چیزهای دیگر به آن وابسته است (فراهیدی، ۸/۴۲۶؛ ابن درید، ۱/۶۰) و یا آنچه باعث نظم و ترتیب و اصلاح چیز دیگری می‌باشد: «أمّ القوم = رئیس قوم». أم القرى = مکه بدان جهت که قبله مردمان است و به زیارت آنجا روند. این واژه به تدریج دچار گسترش معنایی شده و به معنای صاحب نیز به کار رفته است: أمّ الشعر الابيض = صاحب موی سپید و یا به‌عنوان لقب به کار رفته است: أمّ المؤمنين (ابن اثیر، ۲/۲۵۳) توسعه معنایی این واژه سبب شد تا پدیده‌های شگفت و یا نام حیواناتی را که مردم از بیان آن اکراه داشتند با استفاده از ترکیب أم بکار برند مانند: (ام قشعم = حادثه ناگوار، مرگ، جنگ)، (ام الطلبة = عقاب).

پیرامون ریشه واژه أم در میان لغت شناسان کهن اختلاف نظر هست، ازهری می‌گوید: دوحرفی بودن ریشه این واژه صحیح نیست و حرف هاء که جزء ریشه کلمه بوده برای پیشگیری از خلط حذف شده است = أمه (ازهری، ۱۵/۶۳۰). برخی ریشه آن را أم دانسته‌اند که نتیجه این اختلاف نظر در ساختار اسم مصغر و جمع مکسر کلمه آشکار می‌گردد. گروهی بنا بر اصل بودن ریشه أمه، مصغر آن را أمیهه و بنا به اصل بودن ریشه أمّ، مصغر آن را أمیهه آورده‌اند و جمع مکسر آن را نیز بنا بر اصل قرار دادن أمّ، أمّات و بنا بر اصل قرار دادن أمه، أمهات ذکر کرده‌اند. همچنین گفته شده أمّات جمع مکسر برای غیر عاقل و أمهات برای جمع عاقل به کار می‌رود (ازهری، ۱۵/۶۳۰؛ راغب اصفهانی، ۲۷/۱؛ ابن منظور، ۱۲/۲۹-۳۰).

واژه آم جزء کهن‌ترین واژگان سامی است و نمونه‌های دوحرفی آن در زبان‌های آرامی =ام (em) و در زبان‌های نبطی و فنیقی و هزوارش =ام (m')، آمده است، در

برخی زبان‌ها صوت آخر به صورت مصوت بلند تبدیل شده مانند سریان **إمّا** (ima) در زبان مندایی **أما** (ama) و در زبان حبشی به صورت **أم** (umm) درآمده است، در آرامی شاهنشاهی به صورت **أمه** (mh) به صورت اسم سه حرفی درآمده است که این امر بیانگر گرایش برخی از زبان‌های سامی به سه حرفی بودن واژگان است. در زبان آرامی تورات حرف آخر را به صورت مصوت بلند **إمّا** (Imma) و در زبان اکدی به صورت **اومّا** (umma) درآورده‌اند (جفری، ۱۲۹).

در این صورت کوشش لغویان برای اثبات سه حرفی بودن ریشه این کلمه درست به نظر نمی‌رسد، چون وجود واژگان ثنائی (دوحرفی) در زبان‌های سامی امری فراگیر بوده است و این با نظر مبرّد که می‌گوید «هائ» در امهات حرف زائد است و اصل آن آم = قصد می‌باشد سازگار می‌نماید (ازهری، ۶۳۰/۱۵).

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که بالاخره، آیا واژه «أمة» طبق گفته جفری قدمت طولانی داشته و مستقل از واژه آم وجود داشته است و یا در زبان عربی از ریشه آم به معنای قصد و بر وزن فُعْلة ساخته شده است؟ به نظر می‌رسد واژه «أمة» و «آم» به صورت مستقل از دیرباز وجود داشته‌اند. همان‌طور که بیان گردید معنای حسی واژه «آم» مادر و جایگاه است و بر همین اساس از آن معنای قصد انتزاع شده است و از آنجا که واژه «أمة» به معنای قبیله نیز در این معنای انتزاعی مشترک بوده و یک قبیله حول یک قصد واحد تشکیل می‌شود، این دو واژه در یک نقطه تلاقی کرده‌اند و لغویان از این نقطه به بعد واژه «أمة» را هم از ریشه «آم» دانسته‌اند. به نظر نویسندگان نیست که واژه «أمة» به معنای قبیله لزوماً از ریشه «آم» باشد، بلکه می‌توان این‌گونه متصور شد که ما دو أمة با دو کارکرد مختلف داریم که در معنای انتزاعی مشترک هستند؛ یکی «أمة» به معنای قبیله و دیگری به معنای قاصد و مقصود. بر این اساس «امه» ای که به عنوان وصف برای ابراهیم آمده است همان أمة دوم است.

۴. واژه «أسوة»

الف) معنانشناسی واژه

کلمه «أسوة» در عربی کاربرد اندکی داشته و در قرآن نیز بیش از سه بار به کار نرفته است، به غیر از دو بار مذکور درباره ابراهیم (ع) و یارانش یکبار در رابطه با حضرت رسول

اکرم (ص) آمده است. این آیات عبارت‌اند از: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (ممتحنه/۴)؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (ممتحنه/۶)؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/۲۱).

مفهوم واژه «اسوه» به معنی «الگو» در زبان فارسی نزدیک است. در حقیقت در معنای «اسوه بودن» اختلاف وجود دارد. گروهی معتقدند که «اسوه» مانند «قدوه» معنای مصدری دارد و به معنای اقتدا کردن و پیروی نمودن و سرمشق گرفتن است، نه معنای وصفی. چنان‌که در تعبیرات امروز متداول شده است. به تعبیر دیگر، قرآن نمی‌فرماید پیامبر (ص) مقتدای شماست، بلکه می‌گوید در وجود او اقتدای شایسته و سرمشق نیکو است (رازی، ۳۷۸/۱۵). در مقابل توصیف گفته شده «اسوه» به معنی الگو، سرمشق و مقتداست؛ اعم از خوب و بد لذا با وصف «حسنه» وصف شده‌اند (طباطبایی، ۳۰۵/۱۶).

راغب اصفهانی نیز چنین می‌گوید: اسوه و اسوه، آن حالتی است که انسان در پیروی از غیر دارد، چه نیکو باشد و چه بد؛ چه سودمند، چه زیان‌آور (راغب اصفهانی، ۱۸/۱).

قرآن کریم اسوه‌های حسنه را (رسول اکرم ص، ابراهیم ع و پیروانش) مخصوص کسانی می‌داند که حداقل دو ویژگی «امید به خدا» و «ثواب آخرت» باشند. خداوند در قرآن کریم علاوه بر دستور به تبعیت و اقتدا به حضرت ابراهیم (ع)، ملت و آئین او را به‌عنوان آیین برتر معرفی می‌نماید و بارها تبعیت از آن را حتی به رسول اکرم (ص) سفارش می‌کند: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران ۹۵)؛ «وَ مِنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء/۱۲۵)؛ «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل/۱۲۳)؛ «وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (بقره/۱۳۰).

ب) ریشه‌شناسی

در فرهنگ زبان‌های سامی دو ریشه توجه را جلب می‌کند:

אָסָה

۱. آسا، آسوا، آسأ: به معنای زخم را درمان کردن؛ عبری آن אָסָה SH، آرامی

آسا

asâ و سریانی آن esâ می‌باشد (مشکور، ۱۸).

۲. اِسْ، اُسْ: به معنای اساس، بنیاد و پایه؛ عبری جدید آن

אִשָּׂא ušâ، آرامی אִשָּׂא ušâ، سریانی این کلمه esâ و اِسْ estâ و اِسْ štestâ

است (همان).

از نظر لغویان اسوه، اسم ثلاثی مجرد است که معنای مصدری نیز از آن فهمیده می‌شود و از ریشه «اسو» و «اسا» به معانی مداوا، اصلاح، (ابن فارس، ۱/۱۰۵؛ ابن منظور، پیشین: ۱۴۶/۱-۱۴۷) اندوه، داوای جراحات و صبر (ابن منظور، همان) ساخته شده است. در حقیقت این همان مورد اولی است که از فرهنگ مشکور طرح شد.

کلمه «اسوه» در لغت به معنای سرمشق، پیشوا، (ابن منظور، ۱/۱۵۰؛ ابن فارس، ۱/۱۰۵) پیشوا در مهمات، خصلتی که شخص بدان لایق مقتدایی شود، آنچه بدان شخص اندوهگین تسلی یابد، (فیروزآبادی، ۲/۱۶۵۴) حالت و روشی که شایسته پیروی است (مصطفوی، ۱/۹۰۹) و حالت پیروی انسان از دیگران آمده است؛ خواه پیروی، نیک و سودمند یا بد و زیانبار باشد (راغب اصفهانی، ۱/۷۶).

در این نظر معنای حسی «آسا و الآسی»، همان حالت معالجه و مداوای جراحات توسط طبیب است و معنای انتزاعی آن در واژه «أسوة» حالت و روشی است که شایسته پیروی است و در نتیجه پیروی اصلاح حاصل می‌شود.

به نظر نویسندگان با تأمل در دو موردی که از زبان‌های سامی مطرح شد و دقت در ریشه

آسا

مشترک سریانی esâ که هم به معنای «زخم را درمان کردن» و هم «پایه و

اساس» آمده است، می‌توان این احتمال را داد که أسوة از ریشه سریانی esâ به

معنای «پایه و اساس» ساخته شده باشد. در این صورت أسوه نیز به معنای پایه، اساس و بنیاد خواهد بود. البته در این‌گونه موارد نیاز به بررسی تخصصی است که از عهده نگارنده خارج است.

۵. واژه «أواه»

الف) معناشناسی واژه

اصل واژه «اَوَّاه» از تاوه می‌باشد (رازی، ۵۹/۱۰) و آن آه گفتن از درد دل می‌باشد و به معنای دردناک و غم‌زدگی و حزن نیز آمده است (طبرسی، ۷۶/۳). این کلمه تنها دو بار در قرآن به کار رفته و هر دو بار به ابراهیم (ع) نسبت داده شده است: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» (توبه/۱۱۴)؛ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» (هود/۷۵).

دو آیه فوق با صفت «حَلِيم» همراه است و بیان دلیلی است که حضرت ابراهیم (ع) برای پدرش درخواست غفران و بخشش کرد و همچنین عقب افتادن عذاب قوم لوط را خواستار شد. در معنای «اَوَّاه» چندین نظر وجود دارد: ابن عباس می‌گوید: «ابراهیم (ع) دعاکنندهٔ پر گریه و پر دعا بود» (همین معنا از امام صادق ع نیز روایت شده است). حسن و قتاده «اَوَّاه» را به معنای مهربان نسبت به بندگان خدا دانسته‌اند. همچنین کسی را که از ترس خدا و به طمع بهشت و امید به خیرات آه می‌شد، «اَوَّاه» گفته‌اند. (طبرسی، ۷۶/۳).

از دیگر معانی آنکه به کسی که از جمله معاصی که خداوند آن‌ها را مکروه دانسته توبه نماید، اَوَّاه می‌گویند و گروهی اَوَّاه بودن حضرت ابراهیم (ع) را کنایه از رقت قلب و کثرت رحم و زیادی شفقت و مهربانی و دلسوزی او دانسته‌اند (کاشانی، ۳۲۳/۴).

با توجه به مضمون آیات، نظر اخیر به صحت مقرون است، زیرا «اَوَّاه» که صیغهٔ مبالغه به معنای تأسف خورنده است همان تأسف و اندوهی که حضرت برای کفر عمومیش آزر و دیگر کفار می‌خورد، می‌باشد و درعین حال که از کفر آنان آن‌همه رنج می‌برد حلیم و بردبار نیز بود. حلم و بردباری از یک‌سو و رحیم بودن از سوی دیگر ایجاب می‌کرد که حداکثر تلاش و کوشش را برای هدایت آزر انجام دهد؛ اگرچه از طریق وعدهٔ استغفار و طلب آمرزش از گذشته او باشد. همین معنا در داستان لوط تکرار شده است. دلسوزی و شفقت و مهربانی آن حضرت سبب شد که از فرشتگان الهی آن درخواست را بنماید.

ب) ریشه‌شناسی

در زبان‌های سامی واژه «اَوَّاه» در عبری به‌صورت؛ WH^۱ به معنای آه‌وافسوس آمده است و به‌احتمال زیاد واژه «اَوَّاه» نیز ریشه در همین واژه دارد (مشکور، ۴۷) و بر همین اساس، به نظر نویسنده اَوَّاه به تنهایی معنایی جز حزن و اندوه زیاد (ابن منظور، ۴۷۳/۱۳) ندارد و معناهای دیگری همچون فقیه، مؤمن، انسان رحیم، تسبیح کننده (همان) و دعا (بحرانی، ۱۲۵/۳) فقط در جمله حاصل می‌شود.

نتیجه

بررسی‌های معناشناختی این جستار در مورد اوصاف «حنیف، مسلم، أمه، أسوه و آواه» نشان داد که با استفاده از رویکردهای ریشه‌شناسی و ساختاری در علم معناشناسی و با استفاده از ترسیم شبکه‌های معنایی نتایج زیر حاصل می‌شود:

رویکرد ریشه‌شناسی در مورد واژه «حنیف» به دلیل تحول معنایی «تغییر مدلول»، بدون ثمر بوده است. در مورد واژه «مسلم»، ریشه آن را از أسلم یعنی «تسلیم کردن» دانسته‌اند. پیرامون «أمه»، نیازی ندانسته‌اند که واژه «أمه» (قبیله) لزوماً از ریشه «أم» باشد، بلکه می‌توان این‌گونه متصور شد که ما دو أمه با دو کارکرد مختلف داریم که در معنای انتزاعی مشترک هستند یکی «أمه» به معنای قبیله و دیگری به معنای قاصد و مقصود. بر این اساس «امه»‌ای که به‌عنوان وصف برای ابراهیم (ع) آمده است همان أمه دوم است. در واژه «أسوه» به دو ریشه سریانی متحدالشکل با دو معنای «زخم را درمان کردن» و «پایه و اساس» رسیده و معنای دوم را هم محتمل گردید. پیرامون واژه «آواه» به ریشه عبری آوه به معنای آه کشیدن و نالیدن می‌رسیم.

با رویکرد ساختاری، واژگان «حنیف و مسلم»، «مسلم و وسط»، «أمه و أسوه» و «آواه و حلیم» بر محور جانشینی در یک حوزه معنایی قرار گرفته است. در مورد مؤلفه‌های معنایی حنیف و مسلم به واژگان «مؤمن، محسن، صابر، منیب، خاشع، قانت، اقیما الصلوة، ءاتوا الزکوة، هدی، أسلم» رسیده است. در واژگان «أمه و أسوه» نیز که از لحاظ معنایی املا وابسته به هم‌نشین‌های خود هستند قائل به مؤلفه معنایی خاصی نشده و در مورد «آواه» چون بیشتر موارد کاربرد واژه جانشین آن یعنی «حلیم» در قرآن، مرتبط با خداوند بوده است، لذا فقط واژه «منیب» توانست مؤلفه معنایی آواه باشد.

منابع

قرآن کریم

- ۱- ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷)، **النهاية في غريب الحديث و الأثر**، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۲- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸)، **جمهرة اللغة**، بیروت: دار العلم للملایین.
- ۳- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴)، **معجم مقاییس اللغة**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۴- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر.
- ۵- ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰)، **البحر المحیط فی التفسیر**، بیروت: دار الفکر.
- ۶- آذرنوش، آذرتاش و جمعی از پژوهشگران جهاد دانشگاهی (۱۳۹۰)، **واکاوی و معادلیابی تعدادی از واژگان قرآن کریم**، تهران: جهاد دانشگاهی.
- ۷- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، **تهذیب اللغة**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۸- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (۱۳۷۴)، **البرهان فی تفسیر القرآن**، قم: مؤسسه بعثة.
- ۹- بلاشر، رژی (۱۳۵۹)، **در آستانه قرآن**، ترجمه محمود رامیار، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۰- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵)، **احکام القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۱- جفری، آرتور (۱۳۸۶)، **واژه‌های دخیل در قرآن مجید**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- ۱۲- دروزه، محمد عزت (۱۴۲۱)، **التفسیر الحديث؛ ترتیب السور حسب النزول**، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ۱۳- رازی، ابوالفتح حسین بن علی (۱۳۶۶)، **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۴- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۳۶۲)، **المفردات فی غریب القرآن**، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- ۱۵- شیرازی، محمد حسین (۱۴۰۴)، **تقریب القرآن الی الاذهان**، بیروت: مؤسسه دارالوفاء.
- ۱۶- صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶)، **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة**، قم: فرهنگ اسلامی.
- ۱۷- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۵۶)، **المیزان فی تفسیرالقرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۸- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۷۹)، **مجمع البیان لعلوم القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- ۱۹- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۲۰- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵)، **القاموس المحيط**، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ۲۱- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، **کتاب العین**، قم: نشر هجرت.
- ۲۲- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۴۴)، **منهج الصادقین فی الزام المخالفین**، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۲۳- مشکور، محمد جواد (۱۳۵۷)، **فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی**، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۴- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ۲۵- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴)، **تفسیر الکاشف**، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- ۲۶- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، **الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل**، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- ۲۷- واعظ کاشفی، کمال الدین حسین (۱۳۱۷)، **مواهب علیه**، تهران: کتابفروشی اقبال.
- 28- Encyclopedia of Islam (Second Edition), Edited by: P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel and W.P. Heinrichs.
- 29- Encyclopaedia of the Qur'ān, General Editor: Jane Dammen McAuliffe, Georgetown University, Washington DC.